***مرا سفر به کجا می برد؟[[1]](#endnote-1)***

در چند و چون سفر و سفرنامه نویسی

دکتر یحیی قائدی

دانشیار دانشگاه خوارزمی

اینکه آیا/چرا سفرنامه مهم است، را می توان از جنبه های گوناگون نگریست. من در این نوشته کمتر مایلم برای پاسخ به این پرسش به مروری تاریخی بپردازم و یا پاسخ را از لابلای کتاب ها جستجو کنم. می دانم که اندیش مندان نکاتی را در این باره گفته اند. من به سبب علاقه مندی فلسفی ام و نیز همچون یک نویسنده خود انگیز سفرنامه یا خاطرات سفر، مایلم بارقه های فکریم را در این باره بر دل کاغذ جاری سازم شاید از این رهگذر نکته تازه ای گفته آید.

سفرنامه در آغاز برای نویسنده گونه ای خود ابرازی است. کسی که سفر را جالب و شگفت انگیز می یابد مایل است این شگفتی را از دریچه دید خود با دیگران نیز در میان بگذارد.او می خواهد بداند که چنین چیز هایی ایا به همان اندازه که اورا سرمست می سارند دیگران را نیز مفتون خواهند ساخت. او می خواهد خود را از دریچه دید دیگران بنگرد. نویسنده می پندارد که او به شیوه ای یگانه به چیز ها در سفر می نگرد و می خواهد این یکتایی دیدش را به اطلاع دیگران برساند و اطمینان یابد که آیا چنین است؟ او همواره منتظر خواندن تجربه هایش خواهند ماند. حتا اگر این تجربه های سفر به چاپ سپرده نشوند، نویسنده برای خواننده ای فرضی که همواره در ذهنش دارد خواهد نوشت.

نوشتن تجربه ها و خاطرات سفر گونه ای معنا کردن خود نیز هست. به شیوه ای معنا بخشیدن به چیز ها نیز هست یا تلاشی است برای بیرون کشیدن معنا ها و مفهوم ها از دل چیز هایی که به همراه خود آشکارا معنایی ندارند . او از طریق پرسیدن پرسش هایی از خود و مرتبط کردن ان ها با چیز هایی که در سفر می بیند، می شنود و یا می خواند، تلاش می کند به برخی از تردید هایش در مورد امور زندگی پاسخ دهد.

نوشتن سفرنامه گونه ای گذر است گونه ای سیر است گونه ای گذر از خامی به پختگی است. به یاد می آورم که پدرم همیشه هنگامیکه ما در حال پختن کباب روی آتش بودیم به ما می گفت که کباب پخته نگردد مگر به گردندان. بعد ها یکی از دانشجویانم[[2]](#endnote-2) مصرع دیگر این شعر( که نمی دانم از کیست) را هم برای من پیدا کرد:

***سفر برون کند از مغز مرد خامی را/ کباب پخته نگردد مگر به گرداندن[[3]](#endnote-3)***

سفر در مقابل یکجا ماندن و یکجا بودن است. یکجا ماندن و یکجا بودن هم جسمانی است و هم ذهنی. جسم و ذهن یکجا مانده بتدریج تمایل جمود پیدا می کند. وقتی شما به جسمت لطف می کنی و آنرا به دیدار راز های جهان می بری او در عادت یکجا دیدن و یکجا ماندن گرفتار نخواهد شد. یکجا ماندن و یک جور دیدن، شنیدن و خواندن منجر به این گزاره ذهنی می شود که چیز ها فقط به شیوه ای که من تا کنون دیده ام، شنیده ام، خوانده ام زیبا و ارزشمند است. یکجا ماندگی حتی اگر در زیبا ترین جا باشی منجر به یکجانبه دیدن و لاجرم یکجانبه فکر کردن می شود. آنهایی که ناحیه های جنگلی زندگی می کنند به سختی می توانند زیبایی کویر را درک کنند مگر اینکه جسم خود را برداند و دیدار کویر را به آن ارزانی کنند. انها یک چیز و را به یک طریق شنیده اند تنها آنها را زیبا و لذت بخش می دانند و خود را همواره از دیگر شنیده های زیبا محروم می کنند یک چیز و یک جور خوانده ها نیز چنین اند.

سفر فقط با جسم کافی نیست باید روان و جان آدمی نیز با تنش همراه شود. وگرنه بسیارانند که که تنشان را به سفر می برند اما جانشان هنوز در یک جا مانده است. جان زندانی شده در یکجا ماندگی پیشین نمی تواند و نمی خواهد که تن به تازگی ها رو کند. به همین سبب جسم های سفر کرده توشه های زیادی از سفر برنخواهند داشت. جان و تن به هم پیوسته تازگی ها را بهتر درک می کند. گاهی تن آدمی جهان را از درون جان می بیند. اگر جان آدمی به عادت ها گرفتار آمده باشد و عادت کرده باشد که چیز ها را تنها به شیوه ای خاص ببیند، سفر جز خستگی چیزی نخواهد بود. ما بر بنیاد تجربه های پیشین چشم هایمان را، گوش هایمان را، مزه هایمان و حتا پاها و دستهایمان را عادت داده ایم که چیز های خاصی را ببینیم، بشنویم، بچشیم و انجام دهیم. سفری با چشم ها و گوش های پیشین ، چندان سفر نخواهد بود. برای سفر به گفته سهراب چشم هایمان را باید بشوییم، جور دیگری بایید ببینیم حتا باید گوشهایمان را و قدمایمان را تازه کنیم. چتر های عادت و یکسویه دیدن را باید ببندیم تا از تازگی باران خیس شویم و در حوضچه اکنون شنا کنیم. وقتی به نوستالژی گذشته و کودگی گرفتاریم ،اکنونِ در سفر بودن را فراموش می کنیم.

سفر فرهنگمان را نیز تازه می کند. سفر فرهنگمان را در تارک دید دیگران می نشاند.تا در خود هستیم، تا در خود مانده ایم، خود را بهترین می دانیم. چون بهترین های دیگر را تجربه نکردایم. سفر به ما کمک می کند تا فرهنگمان را ارزیابی کنیم تا بشود این گفته سقراط که" ***زندگی ارزیابی نشده ارزش زیستن***"نداشته باشد. گرچه فرهنگمان به جانمان وابسته است اما انچه از رهگذر سفر بدست می اوریم نیز بر جانمان می نشیند. جان تازه با جان پیشین هم آغوش می شود و ما را از خامی و ناپختگی پیشین به در می آورد؛"***بسیار سفر باید کرد تا پخته شود خامی"[[4]](#endnote-4).***

سفر برای رهایی نیز هست. رهاشدن از بسیاری چیز ها. گریز از اندوه.اندوه یکجا ماندگی و تکرار" ***خواهم سفری کنم زه غم بگریزم/ منزل منزل غم تو در پیش من است"[[5]](#endnote-5).*** سفر چگونه ما را رها می کند؟ سفر چگونه ما را آزاد می کند؟ما در چه و به چه گرفتاریم که می خواهیم با سفر از ان رها شویم؟ مهمترینشان یکجا ماندگی است.یکجا ماندگی تازگی را از آدمی می گیرد. اسیر عادت ها می شویم. عادت می کنیم چیز ها را تنها به یک شیوه ببینیم. به یک شیوه راه برویم، فکر کنیم رفتار کنیم. غذا بخوریم به مدرسه برویم حرف بزنیم آموزش بدهیم، اینها همه ما رازندانی می کنند. بهترین ها و تازه ترین ها هم اگر همیشه شوند ما را در خود اسیر خواهند کرد. سفر ما را از زندان تن و جان رها خواهند کرد ، تنها در صورتی که ما به قصد رهایی سفر کرده باشیم. گاهی سفر می کنیم تا بی خبر بمانیم. نمی دانم سفر بی خبری تا چه اندازه منجر به رهایی می شود؟***:" گرفته بود دلت خواستی سفر بروی/ سفر به دورترین شهر بی خبر بروی."[[6]](#endnote-6)*** از میان دو نوع سفر سفر آگاهی است که منجر به رهایی و انعطاف پذیری می شو***د.*** یکجاماندگان بی خبر هم زندانی اند و هم نامنعطف. بخش ازیک سویه نگری بدان سبب است که تو تنها از هزاران یک چیز، یک چیز را تجربه کرده ای و ان یک چیز را بهترین می پنداری. و از خود نمی پرسی که چگونه این همه انبوه بشر هنوز به ادراک تو از بهترین نرسیده اند و تو می پنداری که آنها چقدر نادانند. سفری که به ما امکان تجربه بهترین های دیگران را می دهد، سفر آگاهی است. البته بهترین های گوناگون را بیاید تجربه کرد و نه تنها بهترین های جسمانی. بهترین فکر های دیگران، بر پندار من، نیز بسی ارجمند است.

سفرِ آگاهی است که ما را بر می انگیزاند آگاهی خود را با دیگران و با خود نیز همرسان کنیم. وقتی سفرنامه می نویسید گرچه دلتان می خواهد که کسی آنرا بخواند. اما نخستین خواننده سفرنامه تان خودتان هستید.نخستین نویسنده و نخستین خواننده برای جانتان فزونی معنا دارد. هر بار که می نویسیم، چنان است که چند بار می خوانیم و هر بار که سفرناممان را می خوانیم هم معنی ها در ذهنمان پایدار می شود و هم با هر بار خواندن معنی ها گسترش می یابند. سفرنامه نویسی گونه ای مفهوم یابی از تجربه هایمان نیز هست. وقتی سفرمان را با نوشتن ماندگار نمی کنیم در گذر زمان تنهای ردی از ان بر خاطرمان خواهد ماند و هرچه زمان بگذرد ردش محوتر خواهد شد. اما با هر دوباره نگریستن به سفرنامه مان درکی عمیق تر بدست می آوریم ، انگار که هر بار سفر می کنیم.وصف شادی شادی ما را افزون می کند.دیگران نیز با خواندن سفرنامه ما در تجربه ما شریک می شوند. در تجربان خودشان عمیق می شوند با درک های متفاوت روبرو می شوند و به این ادراک می رسند که نگریستن ها گوناگونند. انها نیز تجاربشان را مفهومی می کنند و بدین سان بخشی از ادراک بشری رشد می کند و این یکی از سودمندترین کنش های بشری است:" ***رشد ادارک دیگران به کمک نوشتن سفرنامه"***

چگونه سفرنامه بنویسیم؟

* **تنها بنویسید**. اگر شما تازه برآن شده اید که سفرتان را با دیگران و خودتان هم رسان کنید هیچ کار دیگری لازم نیست انجام دهید به جز اینکه بنشینید و بنویسید به هر شیوه که شد.
* **خودتان باشید.** مهمترین چیزی که هنگام نوشتن فرد را آزار می دهد، نگرانی از داوری خوانندگان است. این گاهی چنان سنگین است که جرات نوشتن را از فرد می گیرد. ابتدا برای خودتان بنویسید. در انتها اگر خواستید می توانید نگاهی داورانه هم به آن داشته باشید. یادتان باشید همیشه عده ای از نوشته شما خوششان نخواهد آمد. هر چه ذهن قلب تان خواست بنویسید. خود را از دریجه دید دیگران نبینید سفرنامه قرار است مال شما باشد.
* **همه کمک کار های خاطره را بکار بگیرید**. برای اینکه همه بخش های سفرتان را بخاطر آورید می توانید از ابزار هایی که در اختیارتان هست استفاده کنید اگر گفتگوی جالبی با کسی دارید ان را با تلفن همراهتان ضبط کنید. عکس بگیرید، نامها را یادداشت کنید و در صفحه یادداشت تلفن همراه گزارش های کوتاهی بنویسید تا بعد بتوانید آنرا تکمیل کنید
* **حس ها و فکر هایتان را شکار کنید**. حس ها زود گذرند و ممکن است بعد از یک رخداد دیگر ما همان حس را نداشته باشید ازینرو لازم است همان لحظه که می آید یادداشتش کنیم. ایده ها و فکر ها نیز چنین اند ایده هایتان را شکار کنید."**بار ها دیده ام که آدم ها در باره میزان راهی که در یک روز یا یک هفته رفته اند صحبت می کنند، اما به سختی دیده ام که آنها از آنچه در این راه رفتن دیده اند صحبت کنند".[[7]](#endnote-7)**
* **شیوه خود را کشف کنید**. به شیوه های گوناگون می توان سفرنامه نوشت. ساده ترین و عمومی ترینش گزارش سر راست وقایع است. این شیوه می تواند سودمند باشد بویژه زمانی که اطلاعات کافی در مورد رخداد ها وجود نداشته باشد. این روز ها که در اینترنت اطلاعات زیادی در مورد مکان ها و رخداد ها وجود دارد دیگر این شیوه چندان جذاب به نطر نمی رسد. شیوه دیگر ترکیب افکار و تجاربمان با رخداد های سفر است. هر کس از منظری به جهان و هر آنچه در آن است می نگرد. شما می توانید تفکر و احساس خود را نیز وارد سفرنامه تان کنید. بر این اساس سفرنامه تنها گزارش روز نوشت و جز به جز سفر نیست بلکه شیوه ای پسا مدرن است شما رخداد هایی که برایتان مهم است را به شیوه خودتان می نویسید نه همه چیز را. گاهی یک شاخه گل یا یک مهمانی ساده ممکن است مهمتر ازتوصیف دقیق یک موزه به نطرتان بیاید. این سفرنامه شماست این دیدگاه شما به چیز ها در سفر است***." تک تک جاده ها را رفته ام، بیشتر از این، خیلی بیشتر از این، همه این جاده ها را به شیوه خودم رفته ام".[[8]](#endnote-8)***
* **همه حس هایتان را بکار بیندازید**. برای اینکه تمام وجودمان در گیر سفر شود لازم است همه حواس و نیز فکر مان را بکار بگیریم. هر بخش از وجودمان که از سفر جا بماند سفرمان در همان بخش ناتمام است بویژه اگر فکرمان جا مانده باشد سفر بسی ناتمام است. مشاهد گری دقیق باشیم، شنونده ای حساس و عمیق باشیم. اهل گفتگو بحث با مردمان باشیم. مزه های متفاوت را تجربه کنیم. وسایل متفاوت را تجربه کنیم به جاهایی برویم که روی نقشه نیست**" جالب ترین جاها در نقشه نیستند"[[9]](#endnote-9)**
* **بر زمینه مورد علاقتان تمرکز بیشتری داشته باشید**. به جز سفرهایی که تنها و تنها برای سرگرمی اند و ممکن است موضوع خاصی نداشته باشند، سفر های دیگر به زمینه تجارب شما بر می گردد. اگر شما یک آموزگاز باشید، ناچار رخداد های مربوط به تجاربتان بیشتر به چشمتان خواهد آمد، آموزگان دیگر، شاگردان، کتاب های درسی و ... اگر یک آشپز باشید غذا ها و رستوران ها و اگر فیلسوف باشید همه چیز ها. بس لطفا در سفر فیلسوف باشید. برای فیلسوف بودن در سفر لازم نیست کتاب های فلسفی خوانده باشید یا در دانشگاه فلسفه خوانده باشید. کافی است کنجکاوه باشید و چند پرسش اساسی در خورجین ذهنتان رشد داده باشید: چرا این مردم اینگونه رفتار می کنند؟ چرا این مردم چیز هایی می خورند که ما نمی خوریم؟ چرا این مردم فکرشان با ما متفاوت است؟ چرا این مردم خانه هایشان را اینگونه ساخته اند؟ چرا این مردم ایستاده در اتوبوس و مترو کتاب می خوانند؟ چرا این مردم آرام هستند و به یکدیگر پرخاش نمی کنند؟ چرا این مردم دروغ نمی گویند؟ چرا این مردم اینهمه به هم احترام می گذارند؟ چرا کودکان و زنان این همه اهمیت دارند؟چرا قانون اینجا این همه محترم است؟
* **زمینه فرهنگی و دانسته های ای خود را مورد استفاده قرار دهید**. برای نوشتن سفرنامه دانسته ها و زمینه های فرهنگی خود را بکار بگیرد. اگر قرار باشد در سفر چنان باشیم که در خانه بوده ایم چندان سفر نکرده ایم. بسیاری از افراد وقتی به حایی به سفر می روند نخستین کارشان یافتن چیز های آشناست چون آدمها، مکان ها و رخداد ها. پرسش این است چرا به سفر رفته اید؟ همین ها را بدون سفر هم داشتی . به گفته جورج برنارد شو"***دلم نمی خواهد در سفر فکر کنم در خانه هستم***" اما این بدان معنی نیست که از خود بیگانه شویم که البته به سختی ممکن است. ما از دریچه دید خود و دانسته های خود به رخدادهای سفر می نگریم اماده ایم تا تجاربمان را دوباره تفسیر کنیم آماده ایم تا تغییر کنیم اماده ایم تا عنصر های نامناسب را از خود دور کنیم آماده ایم تا آدم دیگری بشویم**."*سفر کردن فقط تماشا کردن و عکس گرفتن نیست، تغییری پایدار است. تغییراتی که سفر در شما ایجاد می کند در روح شما می ماند، شیوه زندگی شما پس از هر سفر تغییر می کند"[[10]](#endnote-10)***
* **جرات داشته باشید**. به دلایل گوناگون افراد به سوی نوشتن نمی روند. باز بر پندار من و نیز بر بنیاد فرهنگی مان در ابهام زیستن و بی نام نشان زیستن و بی سند و مدرک زیستن به گفته عامه سودش این است که با تو کاری ندارند. تو را داوری نمی کنند. تو را نقد نمی کنند. تو را باز خواست نمی کنند. نوشتن و ننوشتن انتخاب بین مردن و زنده ماندن است. وقتی زنده ای و قرار است نفس بکشی بارنفس کشیدن هم باید بدوش بکشی. اگر نوشته باشی حتی اگر مرده باشی زنده ای***" همه آنهایی که عاشق سفرند نمرده اند".[[11]](#endnote-11)***
* **هر کسی آدم مهمی است**. بسیاری از افراد می پندارند چه سودی دارد که ما سفرناممان را بنویسیم؟ چند آدم مگر پیدا می شود که ما رابخواند؟ حتی اگر خودت تنها خواننده سفرنامه ات باشی، بر پندار من ، ارزشمند است که بنویسی.پس از خودت اعضای خانواده و دوستانت به سفرنامه تو اهمیت خواهند . فرزندانت که تو نقش عظیمی در تربیتشان داری اکنون و آینده تو را بار ها تکرار خواهند کرد. همیشه تجربه هایی از مرور آلبومهای عکسمان داریم بویژه وقتی کسانی دیگر نیستند. البوم ها را به سفرنامه تبدیل کنیم البوم ها خیلی، افکار و حس ها را منتقل نمی کنند. همینطوری هم آدم مهمی هستی ولی از کجا می دانی که در آینده مهمتر نشوی.آنوقت مردم می خواهند بیشتر بدانند و بخشی از تاریخ زندگی تو نانوشته است. نوشتن و بویژه سفرنامه، زمینه فرهنگی ما را قوی می کند. سفرنامه ها چونان ذخیره های فرهنگی اند..

***کجا نشان قدم ناتمام خواهد ماند***

***و بند کفش به انگشت های نرم فراغت***

***گشوده خواهد شد؟***

***کجاست جای رسیدن و پهن کردن یک فرش***

***و بی خیال نشستن***

***و گوش دادن به***

***صدای شستن یک ظرف زیر شیر مجاور؟***

برای خوب سفرنامه نوشتن باید خوب سفر کرد.

یحیی قائدی1دسامبر2015 برابر با 10 شهریور 1394سوئد

1. عنوان نوشته و شعر پایانی از سهراب سپهری است [↑](#endnote-ref-1)
2. مهرداد احمدی چادگانی معلمی که شعر هم می گوید.این به زمانی باز می گردد که من به اصفهان رفته بود و به همراه ایشان و آقای تیموری معلم شاعر دیگر به دریاچه سد زاینده رود رفتیم [↑](#endnote-ref-2)
3. به شیوه دیگری هم سروده شده است:سفرون برون کند از طبع مرد خامی را/کباب پخته نگردد مگر به گردیدن [↑](#endnote-ref-3)
4. سعدی [↑](#endnote-ref-4)
5. ابوسعید ابوالخیر [↑](#endnote-ref-5)
6. رستم عجمی [↑](#endnote-ref-6)
7. لوییزآمور [↑](#endnote-ref-7)
8. پل آنکا [↑](#endnote-ref-8)
9. هرمان ملویل [↑](#endnote-ref-9)
10. میریام برادی [↑](#endnote-ref-10)
11. جی آر آر تالکین [↑](#endnote-ref-11)